

زمینه‌های بازگشت زنان ازدواج کرده به مدرسه: آموزه‌هایی کاربردی برای مدیریت مدارس

فاطمه رستمی^۱، عدرا جاراللهی^{۲*}، محمد زاهدی اصل^۳، محمدتقی کرمی قهی^۴

Received: 04/02/2020

صفحات: ۳۰۱-۳۲۲

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۱۵

Accepted: 23/05/2020

پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۰۳

چکیده

این پژوهش با روش آمیخته متوالی اکتشافی انجام شده است. در بخش کیفی (تحلیل تماتیک) از جامعه آماری زنان بازگشته به تحصیل، با ۳۶ نفر از آنان با روش نمونه‌گیری هدفمند با معیار اشباع نظری و مصاحبه نیمه ساختارمند داده‌ها جمع‌آوری و با رویکرد ولکات (سه مرحله‌ای) تحلیل شده است. در بخش کمی (علی-مقایسه‌ای با گروه ملاک)، جامعه آماری مبنا، زنان ازدواج کرده بازگشته به تحصیل در شهر تهران بودند که ۴۲۶ نفر از آنان با استفاده از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای انتخاب شدند. با انجام تحلیل کیفی درونمایه اصلی «استراتژی جستجوی خودهای ممکن برای تعادل بخشی به ساحت‌های مختلف مسیر زندگی» استخراج شده است. این درونمایه اساسی، حاصل تعامل دو طبقه اصلی خود و فراخود است. مکانیسم‌های انگیزشی مثبت و منفی در طبقه اصلی «خود» می‌توانند زنان را به انتخاب مسیر جدید تحصیلی و شغلی هدایت کنند. نتایج رگرسیون لوجستیک (عادی و شرطی) نشان داد که متغیر کسب آگاهی با مقدار آماره والد (۷۸/۵۶) بیشترین توانایی را در پیش‌بینی متغیر وابسته بازگشت به مدرسه دارد.

کلید واژگان: هویت، بازاندیشی، منزلت اجتماعی، نابرابری اجتماعی، مدرسه

۱ - دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲ - دانشیار جامعه‌شناسی، گروه پژوهشگری اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

Email: O.Jarallahi@gmail.com

* نویسنده مسئول:

۳ - استاد گروه مددکاری اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۴ - دانشیار گروه مطالعات زنان، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مقدمه

تغییرات زمینه‌های اجتماعی سهمی اساسی در صورت‌بندی انگیزه‌ها و تمایلات انسانی داشته و منجر به تغییر ذائقه افراد شده است که می‌توان به انواع سیاست‌گذاری‌های تعمدی و اتخاذ استراتژی‌های ساختاری برای هماهنگی تمایلات فردی و تمایلات برساخته شده اجتماعی با فرهنگ و ساختارهای حاکم بر آن اشاره کرد. تحصیلات و اشتغال به عنوان مهم‌ترین زمینه‌های تجربه هویتی جدید، زمینه تحولات فرهنگی و هویتی را فراهم کرده و زنان برای تطابق و تعریف هویتی متمایز از دیگران، دست به انتخاب هویت‌های تازه برای انطباق خود با محیط اجتماعی می‌زنند. این در حالی است که توقعات فردی، خانوادگی و سنتی جامعه از زنان، آنها را بیشتر در نقش‌های مادری و همسری تعریف کرده و بسترهای جدید، انتظارات متفاوتی را به نقش‌های جدید اضافه کرده است. هدف از این مطالعه رسیدن به شناختی بنیادین در راستای شناخت تمایلات و انگیزه‌های ورود زنان به این عرصه هویتی است. توجه به این موضوع به دلیل تعاملات دیالکتیکی مستمر زنان در زندگی روزمره خود با این سبک زندگی جدید که می‌تواند زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار دهد، ضروری است. زنان هم به عنوان مجریانی منتفع از این نوع انتخاب و هم به عنوان عاملانی آسیب‌پذیر در این فرایند، حضور دارند؛ بنابر این توجه به انگیزه‌ها و تمایلات آنها در ورود به دشواری‌ها یا منافع حاصل از آن، موضوعی جدی است.

بحث از عاملان آسیب‌پذیر ما را به مفهوم نابرابری جنسیتی در آموزش رهنمون ساخته است. به نظر می‌رسد که زنان در طول تاریخ مکتوب از فعالیت در بسیاری از عرصه‌های عمومی و اجتماعی باز داشته شده‌اند. یکی از با اهمیت‌ترین این عرصه‌ها، آموزش است. فضاهای اجتماعی و به تعبیر بورديو، میدان‌ها (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی) دربردارنده این امکان‌ها هستند که آموزش را به عنون زیرمیدان و همچنین ارتباط دهنده سرمایه‌های آن، در این نابرابری نشان دهند. دسترسی به هر میدان با سرمایه‌های آن ممکن می‌شود (Grenfel, 2008). در فضاهای اجتماعی موجود، آموزش به مثابه فرصت/ محدودیت ارزیابی می‌شود که هر دو نقش را دارا است. به این شیوه که نابرابری جنسیتی را کاهش دهد و یا باعث محدودیت دسترسی زنان به فرصت‌های دیگر شود. بنابر این امکانات، دسترسی‌ها، فرصت‌ها، مدارک و جایگاه‌ها در حوزه آموزش را می‌توان معیاری برای نابرابری جنسیتی دانست.

با اینکه تحولات ذکر شده در سطور پیشین تمام زنان در جامعه ایران را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار داده است؛ اما، این پژوهش بر قشر خاصی از زنان متمرکز است. زنانی که به هر دلیلی آموزش در مدرسه را متوقف (ترک تحصیل) و وارد دوره جدید از زندگی خود شده‌اند (ازدواج)، اما بعد از

ازدواج و تجربه شرایط مختلف برای هر کدام (ادامه زندگی مشترک/ طلاق/ فوت همسر/ متارکه/ تعلیق)، مسیر بازگشت به تحصیل را انتخاب کرده‌اند. این قشر از زنان در ادبیات مرسوم مدیریت آموزشی به عنوان دانش‌آموزان نامتعارف^۱ شناخته می‌شوند. این گروه از زنان به ویژه در ایران از بسیاری جهات ناشناخته‌اند، حتی در محافل مدیریت آموزشی صرفاً در زمره آموزش بزرگسالان^۲ قرار داده می‌شوند و تحت تأثیر کلیشه‌های رایج در مورد آنان قضاوت می‌شود.

در این پژوهش تلاش بر این است که با تأکید بر بخشی از فرایند برساخت اجتماعی هویت جدید برای این زنان، نقاط آغازین این فرایند با عنوان عوامل و زمینه‌ها (انگیزه‌ها و تمایلات) زنان در بازگشت به مدرسه مورد بررسی قرار گیرد. تلاش بر پاسخ به این پرسش آغازین بوده است که چه عوامل اجتماعی و فرهنگی موجب ایجاد تمایل و انگیزه‌بخشی به زنان ازدواج کرده برای انتخاب بازگشت به تحصیل شده است؟

پیشینه پژوهشی

در پژوهشی (Shank, Winchell & Myers, 2001) عوامل اصلی را شناسایی کردند که زنان بزرگسال را تشویق می‌کرد تا در کالج شرکت کنند. این مطالعه شامل مصاحبه کیفی با ۱۹۷ زن و مرد بود. شرکت‌کنندگان زن «بهبود دانش عمومی خود» را مهم‌ترین دلیل برای شرکت در کالج دانستند و به تبع آن از شناسایی علایق و اهداف، کسب مهارت‌های مربوط به شغل، کار در جهت ارتقا شغلی و آماده شدن برای تحصیل در دانشکده به عنوان دلایل حضور در کالج نام بردند. بیش از ۶۰ درصد از شرکت‌کنندگان زن بزرگسال می‌خواستند به دلیل محدودیت‌های زمانی ناشی از کار و مسئولیت‌های خانوادگی به صورت پاره‌وقت شرکت کنند. کلاس‌های شبانه توسط ۳۵ درصد از پاسخ‌دهندگان زن ترجیح داده شد و بعد از ظهر (۳۲٪) و کلاس‌های آخر هفته (۳۲٪) به همان اندازه انتخاب شدند. روشن است که این زنان برای ثبت‌نام در برنامه‌های آموزشی تشویق می‌شوند و کلاس‌های درس غیرمتعارف (غیرمعمول) را درخواست می‌کنند که برای تناسب با سبک زندگی شلوغ آن‌ها طراحی شده‌اند.

با تمرکز بر تأثیر وضعیت تأهل و مسائل خانوادگی در رابطه با ثبت‌نام دانش‌آموزان زن بزرگسال، (Taniguchi and Kaufman, 2015) داده‌ها را از یک نظرسنجی ملی شامل ۱۷۸۸ زن در محدوده سنی ۴۵ - ۲۱ مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. یافته‌ها حاکی از آن است که طلاق،

1. Non-Traditional Students

2. Adult Education

زنان را به عنوان دانش‌آموزان نامتعارف به ثبت‌نام در کالج تشویق می‌کند که به دلیل اضطراب اقتصادی، کسب تحصیل به آن‌ها کمک خواهد کرد تا برای حمایت از خود و خانواده، شغلی به دست آورند. در عین حال، حضور کودکان در سنین پیش‌دبستانی می‌تواند بر توانایی زنان در رفتن به کالج به دلیل مسئولیت اولیه‌شان برای مراقبت روزانه از کودکان تاثیر منفی بگذارد. مادران فرزندان بزرگتر به احتمال بیشتری در کالج ثبت‌نام می‌کنند؛ چون ممکن است نسبت به مسئولیت‌های مراقبت از کودک احساس فشار کمتر و زمان بیشتری در اختیار داشته باشند. زمان مناسب موضوع مهمی در تصمیم‌گیری زنان برای ثبت‌نام در کالج است.

در پژوهشی کیفی (Vaccaro & Lovell (2010) دنبال این هدف بودند که مشخص کنند چگونه دانش‌آموزان بزرگسال، به ویژه زنان، در ادامه تحصیلات شرکت می‌کنند. نمونه‌ای از ۲۸ دانش‌آموز زن بزرگسال در کالج زنان در این مطالعه با میانگین سنی ۴۲ سال شرکت کردند. یافته‌ها حاکی از آن بود که هر چند زنان در این مطالعه به طور مداوم با چالش‌های زندگی مواجه هستند، تمایل آن‌ها برای رسیدن به مدرک دانشگاهی، انگیزه مهم آنان برای هماهنگ کردن خواسته‌های رقابتی از خانواده، کار و مدرسه است. علاوه بر کسب مهارت‌ها و دانش جدید، رفتن به مدرسه باعث شد بسیاری از این دانش‌آموزان بزرگسال راه خود را پیدا کنند. حمایت و الهام از خانواده به آن‌ها قدرت و انگیزه برای ادامه تحصیل می‌داد. برای آن‌هایی که مادر بودند، رفتن به مدرسه اغلب معادل نقش یک مدل (الگو) خوب است. یکی دیگر از یافته‌های تحقیق این بود که زنان برای رشد شخصی و تحقق آرزوهای خود به عنوان یک فرد بهتر و قوی‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند.

مطالعه انجام‌شده توسط Hostetler (2007) نشان داد که بسیاری از زنان به مدرسه باز می‌گردند تا به اهداف شغلی متفاوتی دست یابند. داده‌های حاصل از نمونه از ۱۴۰۸ نفری از مردان و زنان طبقه متوسط شاغل در ایالت کارولینای شمالی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت. متغیرهای پیش‌بینی‌کننده معنی‌دار از بازگشت زنان به مدرسه عبارت بودند از: سن، ازدواج زود هنگام، تغییر شغل داوطلبانه در چهار سال گذشته، ساعت کار طولانی، داشتن بچه‌های پیش‌دبستانی یا محصل جوان، تسلط شخصی. برای مردان پیش‌بین‌ها، سن، تغییر شغل داوطلبانه و تسلط شخصی بود. یافته‌ها نشان می‌دهند که استراتژی‌های شغلی زنان همچنان به زندگی خانوادگی گره خورده است.

رویکرد پارادایمی پژوهش حاضر (در بخش کیفی) رویکرد برساخت‌گرایی تفسیری است. تفسیرگرایی به طور عام عبارتست از تحلیل سیستماتیک کنش به لحاظ اجتماعی معنادار از طریق مشاهده تفصیلی مستقیم مردم در زمینه‌های طبیعی. در این رویکرد انسان به مثابه موجودی

خلاق، سازنده و بازاندیشی تعریف می‌شود که فعّالانه در ساخت و ساز جهان اجتماعی مشارکت دارد و در جریان این بازسازی و بازاندیشی همواره متوجه منابع نهادی و معنایی است. این رویکرد در واقع در پی آن است که در درون تفاسیر و معانی، نیروهای بر سازنده کنش‌ها (در اینجا بازگشت به تحصیل) راجستجو کند (Mohammad Pour, 2011). با توجه به مطالب گفته شده، در این بخش دو مفهوم اساسی که می‌توانند در یک شبکه مفهومی گسترده‌تر (و در ارتباط با هم) به درک و تفسیر بازگشت به تحصیل زنان و مفهوم برساخته دانش‌آموز نامتعارف (Non-Traditional Student) کمک کنند، تشریح می‌شوند.

یکی از مفاهیم کلیدی مستخرج از بینش‌های نظری، مفهوم بازاندیشی در هویت است. بازاندیشی، یکی از مفاهیم محوری در اندیشه گیدنز است. به نظر (Giddens 2005) در نظم پساسنتی، هویت شخصی بازاندیشی می‌شود و انسانها دائماً هویت خود را خلق و تصحیح می‌کنند. معنای بازاندیشی در یک جمله بدین معناست: بازاندیشی، فرآیند تعریف و بازتعریف خود از طریق مشاهده و بازتاب اطلاعات روانشناختی و اجتماعی درباره مسیرهای ممکن زندگی است. حتی سنت‌ها هم در جهان مدرن بازاندیشی می‌شوند و دوباره در جریان زندگی فرد قرار می‌گیرند. همه چیز در معرض بازاندیشی است، حتی خود بازاندیشی. بازاندیشی گرایش به تغییر این جهان دارد و آنرا از خصایص اصلی زندگی اجتماعی می‌داند. حتی بدن هم در معرض انواع رژیم‌ها (رژیم‌های غذایی و برنامه ورزشی) است (Ritzer, 1998). مهمترین اتفاقی که در حال وقوع است اینکه دیگر، زنان بر اساس آنچه فرهنگ و یا سرنوشت محتوم به آنها دیکته می‌کند، زندگی نمی‌کنند و هویت‌شان را بیشتر به واسطه نقش‌های اجتماعی که ایفا می‌کنند، می‌سازند. زنان به موازنه قدرت با مردان می‌پردازند. جوامع هر چه جلو می‌روند؛ مساوات طلب‌تر می‌شوند. بنابر این پرداختن به هویت فردی و اجتماعی بسیار مهم است (Giddens, 2005).

مفهوم کلیدی دیگر، نابرابری (به ویژه در میدان آموزش) است. مفهومی که خاستگاه آن را باید در رویکردهای تضاد، رویکرد نظری بوردیو (میدان- فضای اجتماعی) و نظریه‌های فمینیستی دنبال کرد. دیدگاه‌های مختلفی که مقوله نابرابری اجتماعی را مورد بررسی قرار داده‌اند از مارکس، وبر و دورکیم به عنوان کلاسیک‌های جامعه‌شناسی تا مکاتب کارکردگرایی و نئومارکسیست‌ها و نظریه‌پردازان معاصرتر همچون گیدنز و بوردیو هر کدام از منظری به نابرابری نگریسته‌اند. در نظر مارکس و نئومارکسیست‌ها عوامل اقتصادی پررنگ‌تر از بقیه عوامل می‌نماید، همچنان که خود مارکس هم اقتصاد را زیربنای جامعه و فرهنگ، سیاست و نظام‌های دیگر اجتماعی را برآیندی از این نظام عمده و تاثیرگذار می‌دانست. در نگاه وبر با تفاوت‌های بارزی با دیدگاه مارکس

مفاهیمی تفهیمی تر مورد توجه قرار گرفته‌اند: طبقه، منزلت، قدرت و حزب عواملی هستند که مقولاتی چون تبعیض، برخورداری از بخت‌های زندگی متفاوت و سبک زندگی‌های متنوع را سبب می‌شوند. هر چه بیشتر به نظریه‌پردازان معاصرتر می‌پردازیم؛ تأثیر متغیرهای صرف و تک علتی کمتر شده است. تاجایی که برخی همچون بوردیو مقوله طبقه را گویا نمی‌داند و در نظریه خود انواع سرمایه را شکل‌دهنده کنش‌ها و شاخصی برای سنجش جایگاه فرد در اجتماع قرار می‌دهد. تصور نگارندگان بر این است که این دو مفهوم اساسی، می‌توانند مفاهیم گسترده‌تر مستخرج از بینش‌های نظری را نیز در یک فضای مفهومی تحت پوشش قرار دهند. مفاهیم درجه دومی مانند احساس بی‌قدرتی و انقیاد در ساختار مردسالارانه، نقش‌های مادری، حمایت اجتماعی، انگیزش‌های درونی (خودشکوفایی در بستر شکوفایی هنجاری هژمونیک)، انگیزش‌های بیرونی (منزلت اجتماعی) و انگیزش‌های نویافته هویتی (استقلال/هویت فردی/ رهایی)؛ مهمترین مفاهیمی هستند که در خلال بینش‌های مفهومی و نظری یافت شده‌اند و در کنار دو کارپایه مفهومی اصلی (بازندیشی در هویت و نابرابری)، قابلیت تفسیر و معنابخشی به کنش زنان ازدواج کرده در بازگشت به تحصیل را دارند.

بر اساس نتایج مصاحبه کیفی انجام شده با ۳۶ نفر از زنان ازدواج‌کرده/ بازگشته به تحصیل و با توجه به ماهیت و اهداف پژوهش در بخش کمی، چارچوب نظری پشتیبان فرضیات تحقیق در بخش کمی، تلفیقی از نظریه بازاندیشی گیدنز، نظریه میدان و فضای اجتماعی بوردیو، نظریه‌های نابرابری اجتماعی (به ویژه ماکس وبر)، نظریات فمینیستی و نظریه تاب‌آوری است. نظریه‌های بازاندیشی هویتی گیدنز و فضای اجتماعی بوردیو مبنایی را برای طرح دو فرضیه (۱) تأثیر تمایل به کسب منزلت اجتماعی و (۲) تمایل به کسب آگاهی بیشتر بر بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج‌کرده فراهم آورده است. نظریه‌های نابرابری و دیدگاه‌های فمینیستی نیز مبنایی برای طرح فرضیه‌هایی مبتنی بر گرایش به برابری جنسیتی و میزان گرایش به اصول و آموزه‌های فمینیستی و اثر آنها در بازگشت زنان ازدواج‌کرده به تحصیل فراهم ساخته است. نظریه میدان و فضای اجتماعی خصوصاً از دیدگاه سرمایه (اقتصادی) به طرح فرضیه‌ای مبنی بر نیاز مالی خانواده و اثر آن بر بازگشت به تحصیل زنان انجامیده است. نظریه تاب‌آوری، چارچوبی را برای پوشش مفاهیمی روان‌شناختی مانند خودکارآمدی، اعتماد به نفس و میل به پیشرفت فراهم ساخته که به تبع آن فرضیه مربوط به تاب‌آوری تدوین شده است. نظریه تاب‌آوری همچنین مبنایی برای طرح فرضیه تجارب و سختی‌های مسیر زندگی و اثر آن‌ها بر بازگشت زنان ازدواج‌کرده به تحصیل مهیا ساخته است.

روش تحقیق

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر نوع، توصیفی-تحلیلی با رویکرد اکتشافی است. مطالعه حاضر به اقتباس از نوع‌شناسی ارائه شده توسط Creswell (2004) از نوع تحقیقات آمیخته متوالی اکتشافی است که در آن ابتدا تحقیق کیفی با تکنیک تحلیل تماتیک و سپس بر مبنای نتایج آن، روش کمی علی-مقایسه‌ای پسا رویدادی با گروه ملاکی استفاده شده است.

جامعه آماری شامل تمام زنان ازدواج کرده‌ای هستند که در دبیرستان‌ها و کار و دانش بزرگسال شهر تهران ثبت‌نام کرده‌اند و بر اساس آمار موجود تعداد این افراد در شروع سال تحصیلی ۱۳۹۸-۱۳۹۷ نزدیک به ۱۰۰۰۰ نفر بوده است. در بخش کیفی با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند و ابزار مصاحبه نیمه ساختاریافته با تعداد ۳۶ نفر از زنان بازگشته به تحصیل داده‌ها جمع‌آوری شده است. در این تحقیق، مبنای عمل و اجرای فرآیند تحلیل تماتیک بر اساس مدل سه مرحله‌ای ولکات است. ولکات فرآیند تحلیل داده‌ها را دارای سه مرحله عمومی توصیف، تحلیل و تفسیر می‌داند. معیار حجم نمونه در بخش کیفی، اشباع نظری بوده است که بعد از مصاحبه با ۲۸ نفر از زنان مورد مطالعه حاصل شده است. در بخش کمی، تعداد نمونه ۴۲۶ نفر از زنان بازگشته به تحصیل با روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای انتخاب شده است. با توجه به ماهیت تحقیق پس از تعیین تعداد نمونه در بخش زنان بازگشته به تحصیل، از طریق هم‌تاسازی گروهی به تعداد مساوی از زنان ترک تحصیل کرده/بازنگشته به تحصیل برای گروه ملاک (۴۲۶ نفر) نمونه‌گیری شده است. حجم نمونه با توجه به برآورد از طریق فرمول کوکران، تعداد ۳۸۳ نفر بوده است که برای اطمینان از هر گروه ۴۲۶ نفر نمونه‌گیری با روش خوشه‌ای چندمرحله‌ای انجام شده است.

ابزار گردآوری اطلاعات در بخش کمی، پرسشنامه محقق ساخته بوده است. گویه‌های این پژوهش تا حد زیادی ابداعی بوده و پیشتر در پژوهشی مشابه مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. لازم به ذکر است، داده‌های بخش کیفی برای چنین منظوری، به ویژه طراحی گویه‌ها بسیار هدایت‌کننده بوده است. برای تعیین روایی از روایی سازه با استفاده از آزمون تحلیل عاملی تأییدی (در نرم‌افزار Amos) و برای تعیین پایایی از ضریب همسازي درونی (آلفای کرونباخ) در نرم‌افزار SPSS استفاده شده که بر مبنای نتایج، روایی و پایایی ابزار برای تمام متغیرهای اصلی تحقیق در محدوده قابل قبول بوده است. برای آزمون فرضیه‌های تحقیق از رگرسیون لجستیک دومتغیره و چندمتغیره شرطی (Conditional) استفاده شده است.

یافته‌ها

نتایج تحلیل تماتیک حاصل از ۲۱۲ کد باز نشان داد که تصمیم زنان برای بازگشت به تحصیل بعد از ازدواج، یک نوع استراتژی برای جستجوی خودهای ممکن است تا بتوانند در شرایط دوره زندگی خود تعادل/موازنه ایجاد کنند. این درونمایه اساسی، حاصل تعامل دو طبقه اصلی خود و فراخود است که دربرگیرنده ۹ طبقه فرعی هستند. در این راستا می‌توان گفت مکانیسم‌های انگیزشی مثبت و منفی در طبقه اصلی خود (self) می‌توانند زنان را به انتخاب مسیر جدید تحصیلی و شغلی هدایت کنند. این در حالی است که شروع و ادامه این مسیر در زندگی زنان بر محورهای دیگری به نام فراخود نیز استوار است که پیچیدگی‌های خاص خود را داشته و زنان را همواره در مجموعه‌ای از تعاملات اجتماعی قرار می‌دهد و در ارتباط متقابل عوامل متعدد آنان را به سمت نقش‌آفرینی‌های جدید و بازتعریف هویت هدایت می‌کند. بر این اساس، تصمیم و رفتار بازگشت تحصیل در زنان ازدواج‌کرده تابعی از تعامل مداوم ساحت‌های خود و فراخود بوده و این دو ساحت به هیچ عنوان قابل جداسازی از هم نیستند.

۱. طبقه اصلی خود

این طبقه اصلی شامل چهار طبقه فرعی است: الف: تمایل به خودشکوفایی؛ ب: سرمایه‌گذاری در خود؛ پ: تجربیات مسیر زندگی؛ ت: ارزش‌های فردی. اشتراک این چهار طبقه فرعی در ماهیت فردی و درونی بودن آنهاست. این زمینه‌ها و انگیزه‌ها در سطحی بسیار نزدیک به فرد و یا بلافاصله با تصمیم فرد، در بازگشت به تحصیل اثر می‌گذارند. در واقع درون هر فرد مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها، تجربیات، نگرانی‌ها و تمایلات به عنوان یکی از مهم‌ترین شرایط زمینه‌ساز تصمیم و رفتار بازگشت به تحصیل در زنان است.

الف: تمایل به خوشکوفایی

در پژوهش حاضر، یافته‌ها در بخش انگیزه‌های فردی نشان می‌دهند که زنان سه مؤلفه زیر را زمینه و عاملی برای تمایل به خودشکوفایی می‌دانند و اولویت‌های خود را بر اساس این فاکتورها تعریف می‌کنند: (۱) میل به تحقق خویشتن؛ (۲) تجربه احساسات منفی، (۳) میل به پیشرفت. زنان مورد مطالعه بادر نظر گرفتن ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود، اولویت تمایل به خودشکوفایی را میل به تحقق خویشتن می‌دانند. تعدادی از این زنان، تصمیم و رفتار بازگشت به تحصیل را نوعی حرکت رو به آینده در نظر می‌گیرند؛ به گونه‌ای که بازگشت به تحصیل را برای تحقق پیشرفت خود لازم و ضروری می‌پندارند.

نوع دیگری از انگیزه‌های فردی را می‌توان احساسات منفی حاکم بر فضای هویت فردی زنان مورد مطالعه قلمداد کرد. از جمله این احساسات ناخوشایند مورد اشاره در پژوهش می‌توان از احساس ناکامی منزلتی، فرصت‌های از دست رفته، عدم اعتماد به نفس و نگرانی‌ها نام برد. فرصت‌ها به همان اندازه که عاملی برای انتخاب و کنش هستند، فقدان یا محرومیت از آنها نیز همواره می‌تواند با نوعی سرخوردگی و احساس حسرت همراه باشد. زنان همچنین به شرایطی اشاره داشته‌اند که احساسات منفی بر زندگی فردی‌شان مستولی شده است. این احساسات منفی طیفی از تنش در روابط فردی- خانوادگی تا احساس رکود و خلاء را شامل می‌شود. «یک دلیل دیگر اینکه می‌خواستم از فشارهای عصبی منزل دور باشم. در خانه بر اساس فشار روانی وسواس گرفته بودم. بیکار بودم. روزی ۱۰ بار منزل را جارو می‌زدم. کلا مریض شده بودم. فاطمه»

ب: سرمایه‌گذاری در خود (Self-Investment)

این طبقه فرعی بخش دیگری از انگیزه‌های فردی زنان برای بازگشت به تحصیل با پنج مؤلفه شامل توسعه حرفه‌ای، انتخاب عقلانی، ضعف مالی و عدم استقلال، پتانسیل‌های تحقق نیافته و ترس از شکست (در آینده) است. این فرایند به نوعی با درک نیاز و شناسایی منافع توسط زنان آغاز می‌شود. «برای خودم آرزوهای بزرگ و ایده‌های قشنگ داشتم. دوست داشتم آنها را یک جورایی به عمل درآورم ولی به هیچ وجه نمی‌تونستم. راضیه». زنان مورد مطالعه زمینه‌ها، دلایل و مکانیسم‌های علی را شناسایی و با چشم‌انداز رو به آینده، آموزش را با در نظر گرفتن هزینه-فرصت، ابزار کارآمدتری برای سرمایه‌گذاری در خود می‌دانند. «می‌خواهم درسم را بخوانم تا یک موقعیت اجتماعی در جامعه داشته باشم. رشته و شغل حسابداری را خیلی دوست دارم. اگر بشود رشته حسابداری را در دانشگاه ادامه دهم و مدرکش را بگیرم. فریده».

پ: تجربیات مسیر زندگی

این طبقه فرعی در ساحت خود (self) زنان، شامل چند زیرطبقه مهم است. انتقال/ابهام زندگی؛ کلیشه‌های سنتی/اسلطه نظام مردسالار؛ نابرابری در برخورداری از فرصت‌ها؛ غلبه خود نامرئی. برخی از زنان مورد مطالعه تجربیاتی از تغییر در ساخت خانواده/ انتقال نقش/ مسئولیت یا شرایط ابهام‌آلود در زندگی را چه قبل و چه بعد از ازدواج تجربه کرده‌اند که به تعبیر خودشان باعث شده تا بینش‌های جدیدی را در مورد زندگی و آینده جستجو کنند. تقریباً تمام زنان مورد مطالعه در مسیر زندگی خود تحت تأثیر کلیشه‌های سنتی انقیادآور قرار گرفته‌اند. «من بخاطر شرایط اقتصادی خانواده ام ازدواج کردم. پدرم اصرار داشت با این آقا ازدواج کنم..... من اصلاً قصد ازدواج نداشتم. بخاطر

حرف مادرم که گفتم چون مادر است شاید صلاح را در این می‌بیند که من ازدواج کنم. فرحناک». منظور از خودِ نامرئی، درگیری عاطفی و عمیق در مسئولیت‌های خانوادگی/اجتماعی و غفلت از خویشتن در برهه‌ای از زندگی است. زنان نه تنها در عرصه عمومی به واسطه ساختار مردسالار به حاشیه رانده می‌شوند و با آنان به گونه‌ای برخورد می‌شود که موجوداتی نامرئی هستند؛ بلکه در عرصه‌های فردی/خصوصی نیز با غرق شدن در نقش‌های سنتی مانند مادری، مراقبت و ترجیح خواسته‌های دیگران بر خود، خود را فراموش کرده و خواسته‌های خود را نادیده گرفته‌اند و با نوعی خود نامرئی ظاهر شده‌اند.

ت: ارزش‌های فردی

این طبقه فرعی از یک طبقه پایه و چهار زیرطبقه تشکیل شده است. طبقه پایه را آموزش به مثابه پناهگاه نامگذاری کرده‌ایم که زیر طبقات آن شامل تاب‌آوری، عزت نفس، اعتماد به نفس و احساس خودکارآمدی می‌شود. یکی از مهم‌ترین معانی مترتب بر بازگشت زنان به تحصیل، کسب امنیت فردی و خانوادگی در پرتو آموزش است. این زنان دریافته‌اند که سطح دانش و آگاهی آنان، در جامعه و توسط سایر کنشگران به ویژه کنشگران مرد (همسر و دیگران) تحلیل و تفسیر می‌شود و سکون/ایستایی در وضعیت روزمره می‌تواند امنیت و بهداشت روانی آنان را با مخاطرات مختلفی روبرو سازد. بر پایه این آگاهی که در متن موقعیت‌های کنش زندگی روزمره حاصل شده است، زنان با انتخاب بازگشت به تحصیل تلاش دارند مانع از الصاق معانی و تفاسیر اکثراً منفی دیگران به خود شوند. «تا الآن که تحصیل می‌کنم؛ خیلی خوب بوده و روحیه‌ام خیلی بهتر شده. با مشکلات زندگی‌ام یک جورایی کنار آمدم. گاهی بخاطر درس‌ها و درگیری‌های ذهنی که با درس‌هایم داشتم، باعث شد که مشکلاتی که روحیه‌ام را ضعیف می‌کرد، را واقعا فراموش کردم. از این خیلی خوشحالم که این راه را انتخاب کردم. زهر!».

تاب‌آوری یک چارچوب نظری برای فهم ظرفیت زنان در مواجهه با بحران‌ها، چالش‌ها، ناراحتی‌ها، حل موفقیت‌آمیز آنها و هم‌چنین سازگاری فراهم می‌سازد. اینکه چگونه زنان تغییرات لازم را ایجاد می‌کنند، به مهارت‌ها و منابع در دسترس آنها برای غلبه بر بحران بستگی دارد که سطوح مختلفی از تاب‌آوری را به وجود می‌آورد. بخشی از مفهوم تاب‌آوری در بین زنان موارد زیر را شامل شده است: ایجاد فضای حمایتی مناسب در خانه؛ تخصیص و اجرای مناسب نقش‌ها و وظائف، همدلی و درک متقابل اعضا نسبت به همدیگر، بیان مناسب هیجانات و احساسات، تعامل مثبت با اطرافیان و جامعه و اهداف مشخص و مثبت فردی و خانوادگی. ناگفته پیداست که معانی و تفاسیر زنان از تاب‌آوری به شکل پیش گفته، نیازمند حداقل‌هایی از احساس خودکارآمدی، عزت

نفس و اعتماد به نفس در آنان است. زنان مصاحبه شونده تصمیم بازگشت به تحصیل را به نوعی به رنج ناشی از فقدان این توانش‌ها ارجاع داده‌اند.

۲. طبقه اصلی فراخود

این طبقه شامل طبقات فرعی پنج‌گانه است: الف: تحرک پایگاهی؛ ب: پذیرش/حمایت اجتماعی؛ پ: قاعده‌مندی آموزش به مثابه هنجار ارزشمند؛ ت: ارزش‌های دینی-تربیتی؛ ث: ارزش‌های اقتصادی.

الف: تحرک پایگاهی

استفاده از آموزش برای نمایش جایگاه طبقاتی، موضوعی است که در مورد آن در جامعه‌شناسی بحث‌های زیادی صورت گرفته است. طبقه اجتماعی به شیوه‌های مختلف می‌تواند تفاسیر سوژه‌ها و برون‌دادهای میدان آموزش را تحت تأثیر قرار دهد. به طور طبیعی فرصت‌های مادی افراد برای آموزش مستقیماً تابع جایگاه طبقاتی آنها است و از طرف دیگر گرایش عام وجود دارد که واژگان تحصیل کرده/ با فرهنگ/ آگاه را به افراد عضو طبقات بالا و متوسط جامعه پیوند بزند. گرایشی که در برخی از افراد بانفوذ جامعه- به ویژه در مناصب مدیریتی- در ارائه مدارک تقلبی آموزشی نیز دیده می‌شود. در واقع زنان، بازگشت به تحصیل را مداخله‌ای اثرگذار می‌دانند که می‌تواند معنابخش جدیدی به جایگاه اجتماعی و طبقاتی خودشان (که الزاماً هم بالا محسوب نمی‌شود) باشد. آنگونه که خانم فهمیه می‌گوید: «درس خواندن و ادامه تحصیل به موقعیت اجتماعی آدم خیلی کمک می‌کند. باعث می‌شود که آدم خیلی بهتر بتواند به هدفی که دارد برسد. می‌بینیم که افرادی که مدرک دارند، از موقعیت اجتماعی بهتری برخوردارند. فکر می‌کنم که آنهایی که سواد بالاتری دارند، در جامعه موفق‌ترند. حتی اگر برای ظاهر هم شده. احساس خیلی خوبی از ادامه تحصیل دارم. انگیزه‌های خوبی ایجاد می‌کند.»

کنشگران اجتماعی بر اساس نوع باور و تفکری که از خود به عنوان یک زن یا مرد دارند و نیز رضامندی/ نارضامندی از هویت‌های جنسی از پیش تعیین شده، تفاسیر و دیدگاه‌های خاصی به آموزش/ یا بازگشت به تحصیل دارند. این بحث در واقع نگاه و تعریف جنسیتی از توجه به آموزش است که می‌تواند ریشه در تجارب و نابرابری‌های ادراک شده از فرصت‌های آموزش و شکاف جنسیتی در دستیابی به فرصت‌ها داشته باشد. بخشی از معانی قابل الصاق به تصمیم زنان بر بازگشت به تحصیل، جنسیتی هستند. به این معنی که زنان از طریق آموزش درصدد معرفی مناسب هویت جنسیتی (از دید خودشان) و یا واکنش به الگوهای هویت جنسیتی در جامعه برآمده‌اند.

ب: پذیرش / حمایت اجتماعی

جنبه دیگر از معنابخشی به تصمیم بازگشت به تحصیل، تفسیر آن به مثابه ابزار ایجاد هم‌نوایی و دریافت پذیرش و حمایت اجتماعی است. موضوع اصلی در این تفسیر، ظرفیت‌های آموزش برای ایفای نقش در موقعیت‌های مختلف کنشی است. سواد در این معنی ظرفیت آن را دارد که دارنده آن را واجد پذیرش اجتماعی کند. این پذیرش اجتماعی بر پایه هنجارهای جامعه تحصیل‌محور/مدرک‌محور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. تنوع موقعیت‌های کنشی مورد اشاره سبب می‌شود که تحصیل برای کنشگر متقاضی عضویت/پذیرش در اجتماع، حکم ابزاری را داشته باشد که در تأمین این اهداف انعطاف‌پذیری دارد. در واقع زنان به گونه‌ای موقعیت‌های کنشی را به تحصیل پیوند می‌زنند که گویی فقدان تحصیلات منتهی به طرد و عدم پذیرش شده است (ویا خواهد شد). «دوستان، فامیل، همسایه‌ها و ... مرا یک جورایی به حساب نمی‌آوردند، چون تحصیل کم است. بعد از درس خواندن احترام آنها نسبت به من خیلی بیشتر شده است... کسانی که حتی جواب سلام را نمی‌دادند. فاطمه».

به معنی دیگر زنان مورد مطالعه، تحصیل را یک استراتژی انتخابی برای تعدیل هزینه-فرصت تعامل اجتماعی در بستر جبر اجتماعی/هنجاری موجود معنی کرده‌اند. پذیرش/حمایت اجتماعی به گونه‌ای که اشاره شد، تنها یک موضوع انتزاعی، نمادین و یا تئوریک نبوده است بلکه زنان مورد مطالعه، رگه‌هایی از احساس محرومیت منزلتی/حاشیه‌ای را به سبب فقدان آن تجربه کرده‌اند. احساس محرومیت منزلتی گروهی که در پی درک و آگاهی از موقعیت خود در جامعه حاصل می‌شود، می‌تواند گروه‌ها را به مداخله/مطالبه ارتقاء جایگاه منزلتی خود برانگیزاند. این مسأله در مورد گروه اجتماعی مورد مطالعه مصداق‌های روشنی دارد. با توجه به اینکه تجربه، درک و احساس محدودیت و فروتری منزلتی، نیاز به اثبات موقعیت منزلتی را تشدید می‌کند؛ می‌توان این گزاره را مطرح کرد که زنان (مورد مطالعه) بر اساس تجربه زیسته خود، خواهان تحرک و تغییر در پایگاه اجتماعی از طریق کسب منابع برتر اجتماعی و از جمله کانال تحصیلات هستند. ضمن اینکه آگاهی و درک زنان از موقعیت فروتر، احساس و تجربه محرومیت در آنها را افزایش هم داده؛ و میل به خروج از ناکامی منزلتی، انگیزه رقابت مجدد در میدان آموزش را در آنان تشدید کرده است.

ب: قاعده‌مندی آموزش به مثابه هنجار ارزشمند

فهم دقیق رفتار بازگشت به تحصیل در زنان مورد مطالعه پیوند وثیقی با قاعده‌مندی آموزشی آموزش/تحصیلات به مثابه یک هنجار ارزشمند در جامعه ایران دارد. قاعده‌مندی آموزش/تحصیل در واقع، وجه کلان و ساختاری ارتقاء سوژه (زنان در مفهوم خود self) است. قاعده‌مندی تحصیل به ویژه برای زنان در جامعه کنونی ایران نتیجه نیروهای نهادی معناساز و کنشگران سازمانی و

اجتماعی حامی این معانی است که در طول چند دهه گذشته توانسته‌اند معانی و تفاسیر ویژه‌ای را در این حیطه تولید کنند و تحصیلات را به عنوان یک هنجار ارزشمند بر ساخت نمایند. در عین حال زنان بیشترین استدلال برای کنش بازگشت به تحصیل را، میل به ارتقای خود می‌دانند. این ارتقاء شامل ابعاد اثباتی و ابعاد اجتنابی است. آنان فرصت‌هایی را در سطح جامعه برای خود و فرزندان مشاهده می‌کنند و درصدد هستند با ارتقاء خود در بستر قاعده‌های هنجار جامعه، به آنها دست یابند: « محیطی که دوست داشتم فعالیت کنم، بیشتر مدرک محور بود. وقتی مسئولیتی را به شخص می‌دهند، سراغ مدرک را می‌گیرند که تحصیلات شما چقدر است. این‌ها باعث شد ادامه تحصیل دهم. زینب». مطابق رویکرد عمومی، دانش یک کالای عمومی تلقی می‌شود و دولت‌ها خود را موظف می‌دانند که برای همگان فرصت‌های انتخاب محل کسب دانش از بین مدارس، مناطق آموزشی و یا حتی انتخاب از بین برنامه‌های مختلف را فراهم آورند (Farhadi Rad, Elham Pour & Doosti, 2018).

ت: ارزش‌های دینی - تربیتی

این طبقه فرعی، زیرطبقاتی را از قبیل ارجاع مذهبی به یادگیری، آرمان‌گرایی در تربیت فرزند، توانمندی در موازنه نقش‌ها (مادر- همسر) و انتظارات اجتماعی آرمانی شامل شده است. ارجاع مذهبی به لزوم آموزش و یادگیری، اهمیت آگاهی در تربیت فرزندان و امانت دانستن فرزند (و خود) به عنوان موهبتی الهی، موضوعاتی است که تحقق‌شان از دیدگاه زنان، مستلزم بازاندیشی در موقعیت تحصیلی بوده و در نهایت به تصمیم و رفتار بازگشت به تحصیل منتهی شده است. یکی از انگیزه‌های قدرتمند دیگر برای بازگشت زنان به تحصیل، نوع نگاه زنان در تربیت فرزند و توجه به آینده فرزندان است. زنان مورد مطالعه تقریباً در موارد قابل توجهی، حساسیت عمیق خود را نسبت به فرزندان و اولویت‌های تربیتی آنان یادآور شده‌اند. حس مادری به عنوان موهبتی الهی بارها و بارها در بازاندیشی‌ها و بازنگری‌های زنان دارای فرزند نقش داشته است: «مادر خانواده که پایه خانواده است، معلوماتش بالا باشد؛ آن خانواده رشد می‌کند. زهرا».

ث: ارزش‌های اقتصادی

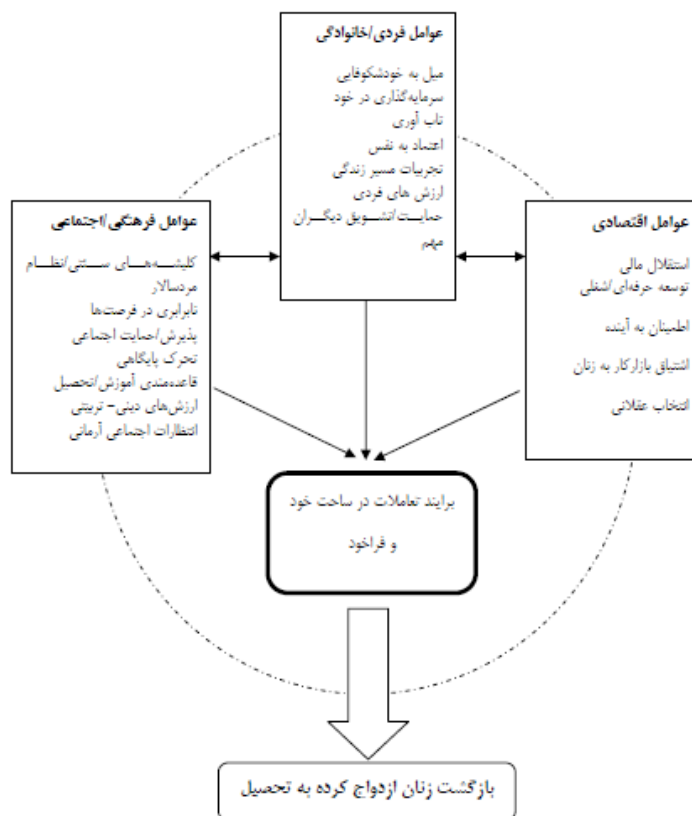
این طبقه فرعی، زیرطبقاتی را از قبیل استقلال مالی، هویت‌یابی شغلی، اطمینان به آینده و اشتیاق بازارکار به زنان شامل شده است. یکی از موقعیت‌هایی که در آن ارجاع به آموزش / تحصیلات رایج است، موقعیت شغلی است. به ویژه در آن دسته از مشاغلی که به نوعی ارتباط بیشتری با مقولات سواد، فرهنگ و آگاهی دارند؛ این الگو از معنا بخشی به تحصیلات رایج‌تر است. زنان مورد مطالعه دریافته‌اند که با تحول در وضعیت تحصیلی خود می‌توانند موفقیت بیشتری در موقعیت‌های شغلی و اقتصادی پیدا کنند. هر چند تحصیلات (منظور مدرک تحصیلی) برای بخش کوچکی از این

زنان، حکم ویتیرین را دارد که سایر افراد می‌توانند مهارت و توانایی آنان را مشاهده و تأیید نمایند: «وقتی پیش دیگران می‌نشستم، دوست داشتم حرفی برای گفتن داشته باشم. یک سری اطلاعات داشته باشم. فرنگیس».

اما نکته مهم این است که اگر وجه و معنای سرمایه‌گذاری را در نظر بگیریم، این وضعیت محدود به موقعیت شغلی و یا کاری باقی نمی‌ماند و به سایر موقعیت‌های رفتاری نیز سرایت می‌کند. بیشتر زنان نه تنها دغدغه‌های اقتصادی مربوط به زمان حال، بلکه رویکردی آینده‌نگرانه نیز در این مورد دارند: «همسرم شغلش آزاد است و بیمه نیست. فکر می‌کنم خدای ناکرده اتفاقی بیفتد، زمین‌گیر شود و یا خدا/ایشون را از ما بگیرد، زندگی ما چگونه باید تامین شود. معصومه».

با توجه به محتوای مصاحبه‌ها می‌توان گفت روابط اجتماعی از هر نوع به ویژه روابط و نقش‌های حرفه‌ای و شغلی در زندگی زنان مورد مطالعه نسبت به نقش‌های فرزندآوری/همسری و مادری اولویت بیشتری یافته است. نوع دیگری از مبارزه زنان برای دستیابی به ارزش‌های اقتصادی، مبارزه با کلیشه‌های جنسیتی تحت تأثیر ساختار کلان فرهنگی و اجتماعی است. جایی که زنان با عنوان رعایت نشدن حقوق فردی، عدم استقلال مالی و عدم ارتقای شغلی در مقابل موجی مردسالارانه از قدرت و توانمندی مردان در برابر زنان ایستادگی می‌کنند. یکی از راه‌های مبارزه زنان، انتخاب مسیرهایی است که نه تنها تبعات این استیلا را کاهش دهد، بلکه قدرت و توان زنان را نیز در مقابله با تصویر ضعف زنانه نشان دهد.

همانطور که در بخش‌های پیشین اشاره شد؛ برای شناسایی شاخص‌ها، مؤلفه‌ها و ابعاد پیشایندهای بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده، در بخش کیفی این پژوهش از روش تحلیل تماتیک استفاده شده است. تجزیه و تحلیل تم نشان داد مقولات شناسایی‌شده پیشایندهای بازگشت به تحصیل در بین زنان مورد مطالعه بر مبنای داده‌های مربوط به مصاحبه‌ها را می‌توان به صورت مدل زیر ارائه کرد:



شکل ۱. مدل تمانیک عوامل مؤثر بر بازگشت زنان ازدواج کرده به تحصیل

یافته‌های تحقیق در بخش کمی، در دو بخش تحلیل توصیفی و تحلیل فرضیه‌های تحقیق ارائه شده است. تعداد کل پاسخگویان ۸۵۲ نفر بوده است که در هر گروه ۴۲۶ نفر قرار دارند. میانگین سن زنان بازگشته به تحصیل ۳۵/۱۰ و میانگین سن زنان گروه عادی ۴۲/۳۴ بوده است. تفاوت معنی‌داری در میانگین سن در زمان ازدواج دو گروه مشاهده نشده است. بیشترین تعداد زنان بازگشته به تحصیل در مقطع سوم دبیرستان مشغول به تحصیل بودند (۳۱/۹ درصد). از نظر وضعیت تأهل، بیشترین تعداد در دو گروه، همسر دار هستند (نزدیک به ۹۰ درصد). تعداد زنان طلاق گرفته در گروه بازگشته به تحصیل بیش از گروه زنان عادی (بازنگشته) است (۹/۹٪ در برابر ۲/۳٪). از نظر تعداد فرزندان، زنان در دو گروه تفاوت معنی‌دار با هم ندارند (بیشترین فراوانی - دو فرزند برای هر دو گروه). در مورد وضعیت اشتغال، نزدیک به ۸۵ درصد از زنان در هر دو گروه

غیرشاغل بودند. دو گروه زنان مورد مطالعه در توزیع فراوانی وضعیت اشتغال، تفاوت خاصی با هم نداشتند.

در آزمون فرضیه اصلی تحقیق، از رگرسیون لوجستیک شرطی (Conditional) برای پیش‌بینی متغیر وابسته بازگشت به تحصیل استفاده شده است. در این مدل، متغیرهای هم‌تاسازی گروهی مانند سن، وضعیت تأهل، پایه و مقطع ترک تحصیل؛ و پایگاه اقتصادی/اجتماعی خانواده کنترل شده‌اند تا قدرت تبیین خالص متغیرهای اصلی فرهنگی-اجتماعی مشخص شوند. خلاصه مدل رگرسیون لوجستیک شرطی در جدول یک آمده است. با توجه به اینکه در مرحله هفتم مقادیر دو آماره مربوط به تعیین ضریب پزودو ($0/526$ و $0/758$) بالا بوده است، این نشان می‌دهد که 7 متغیر وارد شده این تحقیق از قدرت تبیین بالایی در خصوص لگاریتم احتمال تغییرات متغیر وابسته بازگشت به تحصیل برخوردار هستند. در واقع این 7 متغیر توانسته‌اند بین $52/6$ تا $75/8$ درصد از تغییرات لگاریتم احتمال بازگشت به تحصیل در بین زنان ازدواج کرده را پیش‌بینی کنند.

جدول ۱: خلاصه مدل رگرسیون لوجستیک بازگشت به تحصیل

مرحله	لگاریتم درست‌نمایی	ضریب کاکس اسنل	ضریب نیجل کرک
اول	۱۰۱۶/۹۹	۰/۱۷۵	۰/۲۳۴
دوم	۸۴۶/۹۸	۰/۳۲۴	۰/۴۳۳
سوم	۷۵۰/۴۰۷	۰/۳۹۷	۰/۵۲۹
چهارم	۶۴۳/۲۲۶	۰/۴۶۸	۰/۶۲۴
پنجم	۵۷۲/۳۲۵	۰/۵۱۱	۰/۶۸۱
ششم	۵۰۷/۵۱۲	۰/۵۴۶	۰/۷۲۹
هفتم	۴۶۴/۸۰۳	۰/۵۶۹	۰/۷۵۸

جدول شماره دو که جدول طبقه بندی (Classification Table) نام دارد؛ کمک می‌کند تا از طریق ترسیم توافقی پاسخ‌ها در طبقات مشاهده شده و مورد انتظار، عملکرد مدل و قدرت تفکیک افراد در طبقات متغیر وابسته بازگشت به تحصیل را ارزیابی کنیم.

جدول ۲. جدول طبقه‌بندی موارد مشاهده‌شده و پیش‌بینی شده در گام هفتم رگرسیون لوجستیک بازگشت به تحصیل

مشاهده شده	پیش‌بینی شده	درصد درستی‌نمائی	
		عادی	بازگشت
گروه	عادی	۳۷۲	۵۴
گام هفتم	بازگشت	۵۰	۳۷۶
		درصد کل	
		۸۷/۸	۸۷/۸

با توجه به نتایج در مرحله هفتم با ورود متغیر فمینیسم‌گرایی به مدل، صحت طبقه‌بندی بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده به ۸۷/۸ درصد افزایش یافته است. با استناد به نتایج جدول شماره سه، می‌توان گفت تمام متغیرهای مستقل وارد شده در مدل قادر به پیش‌بینی تغییرات لگاریتم احتمال بازگشت به تحصیل زنان ازدواج کرده هستند و توانایی پیش‌بینی آنها در سطح خطای کوچک‌تر از ۰/۰۱ معنی‌دار است. در بین متغیرها، متغیر کسب آگاهی با مقدار آماره والد (۷۸/۵۶) بیشترین توانایی را در پیش‌بینی متغیر وابسته بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده دارد و متغیرهای تاب‌آوری با آماره والد (۷۷/۷۰) و کسب منزلت اجتماعی با آماره والد (۷۶/۸۳) در رده‌های بعدی مهم‌ترین پیش‌بینی‌کننده قرار دارند.

جدول ۳: متغیرهای وارد شده گام هفتم مدل رگرسیون لوجستیک پیش‌بینی بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده

Exp(B)	Sig	df	Wald	S.E	B	
۱/۵۳	۰/۰۰۰	۱	۶۸/۷۲	۰/۰۵۲	۰/۴۲۷	برابری جنسیتی
۱/۳۴۵	۰/۰۰۰	۱	۷۶/۸۳	۰/۰۲۵	۰/۲۱۹	منزلت اجتماعی
۱/۴۲۵	۰/۰۰۰	۱	۷۱/۶۷	۰/۰۴۲	۰/۳۵۴	مسیر زندگی
۱/۳۸	۰/۰۰۰	۱	۶۰/۳۳	۰/۰۴۲	۰/۳۲۸	فمینیسم‌گرایی
۱/۲۱	...	۱	۷۷/۷۰	۰/۰۲۲	۰/۱۹۸	تاب‌آوری
۱/۲۰	۰/۰۰۰	۱	۷۸/۵۶	۰/۰۲۱	۰/۱۸۹	کسب آگاهی
۱/۳۱	۰/۰۰۰	۱	۳۷/۱۸	۰/۰۴۵	۰/۲۷۳	نیاز مالی خانواده
۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۱	۱۸۶/۰۴	۳/۲۱	-۴۳/۸۵	Constant

بحث و نتیجه‌گیری

آنچه در درونمایه اصلی این پژوهش استراتژی جستجوی خودهای ممکن برای تعادل بخشیدن به ساحت‌های مختلف زندگی نام نهاده‌ایم، حاصل دستیابی به نتایج تحلیلی از مصاحبه با زنان مورد مطالعه است. استراتژی که زنان از طریق آن در حال تجربه فضای هویتی چندگانه و به تبع آن یافتن خودهای مطلوب/ خودهای تحقق نیافته و خودهای ممکن هستند. این استراتژی نوگرایانه برای زنان، معنایی یافته که منجر به حضور چندوجهی و مشارکت اجتماعی آنان در حوزه‌های مختلف شده است. این استراتژی، کنش‌های زنان را نه فقط در فضای فردی، بلکه در زمینه‌های کلان اجتماعی و فرهنگی نیز صورت‌بندی می‌کند.

بر اساس نقشه تماتیک نهایی ارائه شده، زنان زمینه‌های بازگشت به تحصیل به عنوان جستجوی خودهای ممکن را در طی یک فرایند تعاملی و سیال در طول زمان در خود ایجاد نموده و برای کاهش عدم تعادل ناشی از عدم تحقق نیازها، انتظارات و اهداف، مسیر دو وجهی تحصیل/ اشتغال را به عنوان راه‌های تحقق خویش‌انتخاب می‌نمایند. در تکمیل و قیاس نظری این نقشه تماتیک با دیگران، می‌توان دیدگاه‌های شکل‌گیری هویت اجتماعی و هویت فردی بازتابی؛ دیدگاه‌های محتوایی و فرایندی شخصیت برای کاهش تنش‌های درونی؛ و نظریه‌های با ماهیت زیستی برای رشد و شکوفایی را مورد تأمل قرار داد.

زنان مورد مطالعه، اگرچه با تکیه بر انگیزه‌های متعدد، شرایط خود را به صورت مستمر ارزیابی کرده‌اند، اما در نهایت مسیری قاعده‌مند و هنجاری را برای تعاملات اجتماعی خود انتخاب کرده‌اند که توسط جامعه و در تعامل با دیگران ساخته می‌شود. در واقع توسعه و تحول هویتی زنان منوط به توسعه و تحول ساختارهای اجتماعی و تعاملاتی است که زنان در آن فرصت مشارکت پیدا می‌کنند و تصمیم‌گیری‌های آنان کاملاً منوط به دیگری و منطبق بر ایده‌آل‌های مورد پذیرش جمعی است. زنان در فرایند انتخاب، به دنبال کسب رضایت فردی هستند، اما رضایت فردی‌شان هم در اغلب نتایج وابسته به رضایت‌های جمعی است. اگرچه در الگوهای استخراج شده در این پژوهش، رگه‌هایی از آثار فردگرایانه انتخاب برای زنان دیده شده است، اما واقعیت موجود نشان دهنده حمایت ساختارها و قابلیت جهت‌دهی آنها به کنش زنان است. با چنین ارزیابی بوده که تصمیم بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را باید برآیند تعاملات ساحت‌های خود و فراخود قلمداد کرد.

بر اساس نتایج تحلیل رگرسیون لوجستیک چند متغیره شرطی (Conditional)، با کنترل متغیرهای مزاحم احتمالی، تمام متغیرهای مستقل قدرت پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل زنان ازدواج کرده را داشتند. نتایج رگرسیون لوجستیک نشان داد که متغیرهای تاب‌آوری، کسب

آگاهی بیشتر و کسب منزلت اجتماعی قابلیت پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را دارا هستند. به عبارتی بین دوگروه همتای زنان ازدواج کرده (بازگشته به تحصیل و عادی) در این متغیرها تفاوت معنی‌دار مشاهده شده است. این نتیجه با یافته‌های تحقیقات پیشین (Roby & Lambert, 2009; Chao & Good, 2004; Jacobs & King, 2002; Jung, Brown & Zaballah, 2017) همخوانی دارد.

در مورد فرضیه فرعی اول؛ نتایج رگرسیون لجستیک دومتغیره نشان داد متغیر مستقل برابری جنسیتی (مرد و زن) قدرت پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را دارد. در این متغیر تفاوت معنی‌داری در میانگین دوگروه زنان (بازگشته به تحصیل و عادی) مشاهده شده است. این نتیجه با یافته‌های تحقیق (Quimby & O'Brien, 2006) همخوانی دارد. در مورد فرضیه فرعی دوم؛ نتایج رگرسیون لجستیک دومتغیره نشان داد متغیر مستقل نیاز مالی خانواده، قدرت پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را دارد. در این متغیر تفاوت معنی‌داری در میانگین دوگروه زنان (بازگشته به تحصیل و عادی) مشاهده شده است. این نتیجه با یافته‌های (Sweet & Moon, 2007) همخوانی دارد. در مورد فرضیه فرعی سوم؛ نتایج رگرسیون لجستیک دومتغیره نشان داد متغیر مستقل تمایل به کسب منزلت اجتماعی، قدرت پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را دارد. در این متغیر تفاوت معنی‌داری در میانگین دوگروه زنان (بازگشته به تحصیل و عادی) مشاهده شده است. این نتیجه با یافته‌های تحقیق (Taniguchi & Kaufman, 2007) همخوانی دارد. در مورد فرضیه فرعی پنجم؛ نتایج رگرسیون لجستیک دومتغیره نشان داد، متغیر مستقل تجارب سخت مسیر زندگی، قدرت پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را دارد. در این متغیر تفاوت معنی‌داری در میانگین دوگروه زنان (بازگشته به تحصیل و عادی) مشاهده شده است. این نتیجه با یافته‌های تحقیقات (Reay (2003); Miller, Pop & Steinman (2015)) همخوانی دارد.

در مورد فرضیه فرعی ششم؛ نتایج رگرسیون لجستیک دومتغیره نشان داد متغیر مستقل تاب‌آوری، قدرت پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را دارد. در این متغیر تفاوت معنی‌داری در میانگین دوگروه زنان مشاهده شده است. این نتیجه با یافته‌های تحقیق (Vaccaro & Lovelle, 2010) همخوانی دارد. در مورد فرضیه فرعی هفتم؛ تحلیل

دومتغیره فرضیه هفتم نشان داد که متغیر فمینیسم‌گرایی توان پیش‌بینی احتمال بازگشت به تحصیل در زنان ازدواج کرده را دارد.

زنان به عنوان کنشگرانی خلاق، طی فرایندهای پویایی ذهنی همگام با تحولات سریع دنیای تجدد به بازاندیشی در تفکرات خویش پرداخته و با تجدید قوای دانش و بینش به بازتابندگی نگرش‌های خود می‌پردازند. از سوی دیگر، جامعه تصویری از تحصیلات را به عنوان یک واقعیت اجتماعی قاعده‌مندشده به فرد نشان می‌دهد که می‌تواند به عنوان بخشی از هویت فردی او محسوب شود. بنابراین انتخاب تحصیلات به عنوان راهی برای تعریف هویت فردی و اجتماعی دور از انتظار نخواهد بود. زنان با استفاده از تجارب اجتماعی به ساخت خود سازمان‌یافته خویش می‌پردازند و با ابداع روش‌هایی برای تحقق خود به حوزه اجتماعی رجوع می‌کنند. این ابداع و نمود بازاندیشی با ادامه تحصیلات، آغاز و مسیر زنان را برای ورود به عرصه اشتغال هموارتر می‌کند. بدیهی است مدیران مدارس در این عرصه نقش برجسته‌ای ایفا می‌نمایند و این سخن معروف، کسی که مدرسه را اداره می‌کند کشور را اداره می‌کند، بیانگر ارزش و اهمیت مدیریت مدرسه و مسؤولیت بسیار خطیر مدیران در قبال این دانش‌آموزان است (Arefnezhad, 2017).

منابع

- Arefnezhad, M.(2017). Identifying and prioritizing elements of principals'competencies with an emphasis on Islamic management, *Journal of school dministration (JSA)*, 5 (1), 151-172. [In Persian]
- Bates, M., & Nortan, S. (2002). Educating Rita: An Examination of the Female Life Course and its Influence on Women's Participation in Higher Education. *New Horizons Adult Education*, 16(3), 4-11.
- Chao, R., & Good, G. E. (2004). Nontraditional Students' Perspectives on College Education: A Qualitative Study. *Journal of College Counseling*, 7, 5-12.
- Creswell, J. W., & Plano, C. V. L. (2004). *Designing and conducting mixed methods research*. Thousand Oaks, Calif: SAGE Publications
- Farhadi Rad, H., Elham Pour,H., & Doosti,D (2018). Modernity in school selection mechanisms: a review of school selection criteria by high school students. *Journal of School Administration*. 6,(1), 169-188.[In Persian]

- Giddens, A (2005). *Sociology*. Translated by Mohsen Salasi. Tehran. Nashr Ney.[Persian]
- Grenfell, M. (2008). *Pierre Bourdieu: Key concepts*. Translated by Mohammad Mehdi Labibi. Tehran. Nashr Afkar Pub.
- Hostetler, A., Sweet, S., & Phyllis, M. (2007). Gendered Career Paths: A Life Course Perspective on Returning to School. *Sex Roles, 56*, 85-103.
- Jacobs, J.A., & King, R.B. (2002). Age and College Completion: A Life-History Analysis of Women Aged 15-44. *Sociology of Education, 75(3)*, 211-230.
- Jung, J. H., Brown, T. J., & Zablah, A. R. (2017). The effect of customer-initiated justice on customer-oriented behaviors. *Journal of Business Research, 71*, 38-46.
- Miller, M.T., Pope, M.L., & Steinmann, T.D. (2006). Trait and behavioral differences among community college students based on gender: Results of a national study. *Community College Journal of Research and Practice, 36*, 715-728.
- Mohammad Pour, A (2011). *Qualitative Research Method*. Tehran. Jame'e Shenasan Pub.[In Persian]
- Peng, L., Zhang, J., Li, M., Li, P., Zhang, Y., Zuo, X., & Xu, Y. (2012). Negative life events and mental health of Chinese medical students: the effect of resilience, personality and social support. *Psychiatry research, 196(1)*, 138-141.
- Quimby, J. L., & O'Brien, K. M. (2006). Predictors of well-being among nontraditional female students with children. *Journal of Counseling and Development, 84(4)*, 451-460.
- Reay, D. (2003). Risky Business? Mature Working-class Women Students and Access to Higher Education. *Gender and Education, 15(3)*, 301-317.
- Ritzer, G. (1998). *Sociological theory*. Translated by Mohsen Salasi. Tehran. Nashr Ney.[Persian]
- Roby, J. L., Lambert, M. J., & Lambert, J. (2009). Barriers to girls' education in Mozambique at household and community levels: An exploratory study. *International Journal of Social Welfare, 18(4)*, 342-353.
- San Miguel Bauman, S., Wang, N., Wester Deleon, C., Kafentzis, J., Zavala-Lopez, M., & Lindsey, M. (2004). Nontraditional students' service needs and social support resources: A pilot study. *Journal of College Counseling, 7(1)*, 13-17.
- Shank, M. D., Winchell, M. H., & Myers, M. (2001). Appreciating the needs of non-traditional students: Women as a growing market

- for colleges and universities. *Journal of Marketing for Higher Education*, 11(1), 63-72.
- Sweet, S., & Moen, P. (2007). Integrating Educational Careers in Work and Family. *Community, Work and Family*, 10(2), 231-250.
- Taniguchi, H., & Kaufman, G. (2015). Belated entry: Gender differences and similarities in the pattern of nontraditional college enrollment. *Social Science Research*, 36(2), 550-568.